

# بسوی انقلاب

## منتخب مقالات پیرامون انقلاب نوین ایران

اثری از: **فرهاد عرفانی** – مزدک

### گام اول

تحولات و دگرگونیها در ایران، همواره با انقلاب صورت پذیرفته است! چرا؟ پاسخ ساده است، چون حکومت‌های حاکم بر ایران، همواره پاسخ حداقل خواستهای مردم را با گلوله داده اند!

مردم خواهان خشونت نیستند. مردم خواهان کشتن و کشته شدن نیستند. مردم خواهان ویرانی نیستند. مردم، همواره در پی تامین حداقل شرائط، برای یک زندگی معمولی، در آزادی، بوده و هستند. خشونت، همیشه بر مردم ایران تحمیل شده است، خواست آنها نبوده است.

زنده یاد خسروگل‌سرخ، در بخشی از محاکمه خود، می گوید ( نقل به مضمون ): (( آقای رئیس دادگاه! شما جوانان مردم را به جرم خواندن کتاب دستگیر می کنید، به زندان می اندازید، و آنها را شکنجه می کنید... اما آنها وقتی از زندان بیرون می آیند، کتاب را کنار می گذارند، اسلحه به دست می گیرند... )).

در بهمن 1352، هیچکدام از حاکمان وقت، این حرف را نشنیدند، و یا نخواستند بشنوند. آنها به کار خود ادامه دادند و روز به روز، فشار دستان خود را بر دور گلوی ملت ایران افزودند. نتیجه طبیعی چنین رفتاری، عکس العمل 1357 بود! اکنون نیز داستان از همین قرار است!

سالها است که جمهوری اسلامی، تمامی حقوق انسانی یک ملت را، به وحشیانه ترین وجهی، زیر پا گذاشته است و دست در دست غارتگران جهانی، به چپاول و تحقیر مردم ایران مشغول است. در چنین شرائطی، آیا راهی جز عصیان باقی می ماند؟

متأسفانه عده ای تلاش می کنند، نیات مغرضانه، و یا آرزوهای خود را، به جای واقعیت بنشانند. آنها صحبت از دگرگونیهای مسالمت آمیز می کنند. می گویند مردم از خون ریزی و انقلاب خسته شده اند. بهترین راه، انقلاب مخملی! است!!!

این گوی و این میدان! اگر ایشان چنین اعتقادی دارند، بفرمایند به تصورات خویش جامعه واقعبینانند! اما حقیقت چیست؟ حقیقت این است که آنچه آنها از آن به عنوان دگرگونی مسالمت آمیز یا انقلاب مخملی! نام می برند، انقلاب نیست، تغییر رژیم سیاسی است، با تکیه به زد و بند با دشمنان قسم خورده مردم ایران!

مردم، تنها برای تغییر رژیم سیاسی، انقلاب نمی کنند! مردم برای بهبود وضعیت اقتصادی، دست یافتن به حق تعیین سرنوشت خود، دست یافتن به آزادی بیان و تشکل و حقوق فردی و اجتماعی، و همزمان، انتخاب رژیمی که قادر باشد به این خواستها پاسخ دهد، انقلاب می کنند. آنها ترجیح می دهند که این خواستها، بدون اینکه قطره ای خون از بینی کسی بچکد، صورت پذیرد، اما (( این )) تنها یک آرزوست! تجربه تاریخی آنها نشان داده است که نظامهای غارتگر و مستبد، حاضر نیستند با زبان خوش قدرت را کنار بگذارند!

عده ای، در این مورد، نمونه هائی همچون لهستان، یوگسلاوی، گرجستان و ... را مثال می آورند. آنها یا ساده لوح هستند، یا مغرض! چرا که در تمامی موارد مورد نظر ایشان، تنها، افرادی رفته اند و افرادی دیگر، با حمایت سرمایه داری جهانی، بر سر کار آمده اند، بدون اینکه کوچکترین دگرگونی ای در وضعیت زندگی مردم و حقوق اجتماعی شان صورت پذیرد. جالب اینجاست که در بسیاری از این موارد، مردم، همان حداقل حقوق اجتماعی ای را نیز که در رژیمهای گذشته خود داشته اند، از دست داده اند!!!

بر این اساس، مردم ایران، خواهان جابجانی افراد، و یا تغییر نام رژیم سیاسی خود، نیستند، آنها برای به حکومت رساندن افراد، و گروههایی، که هیچ طرح و برنامه ای، در عرصه های: نوع نظام اقتصادی\_ اجتماعی، سیاسی و

فرهنگی ندارند، و تنها خواهان به قدرت رسیدن هستند، و البته، این را، بی زحمت و بی دردسر و مفت و مجانی می

خواهند، به خیابان نخواستند امد!

مردم ایران، پی ریزی یک انقلاب عظیم را آغاز کرده اند، و صد البته، رهبری این تحول عظیم را به دست کسانی خواهند سپرد، که دوش به دوش آنها، مبارزه کرده، تعهد خود را به ایشان، با ارائه برنامه جامع، در عرصه های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به اثبات رسانند.

اکنون مردم ایران، پس از تجربه یکصد سال مبارزه خونین، دیگر زیر هر علمی سینه نخواهند زد! عکس هیچکس را در ماه نخواهند دید. تاج بر سر کسی نخواهند گذاشت، و برای به قدرت رساندن هیچ فرصت طلبی، جان عزیز خود را فدا نخواهند کرد. آنان که با خیالات مخملی، به سوی این انقلاب آمده اند، چیزی جز باد، در مشت های خود نخواهند یافت!

در ایران، دوران انقلاب های بدون برنامه، و آینده مشخص و معلوم، به سر رسیده است!

خود را آماده کنید! مردم، یک تصویر روشن و عینی، از آینده خود می خواهند، و بدون (( این ))، حتی یک گام،

شما را همراهی نخواهند کرد!!!

1382/12/6

**گام دوم**

از جمله مصائب بزرگی که دیکتاتورها بر مردم تحمیل می کنند، یکی هم این است که ارتباط نسل ها را در زمینه تجارب تاریخی قطع می کنند. قطع ارتباط نسل ها و تهی کردن نسل پرورش یافته در دیکتاتوری، از پشتوانه تاریخی خود، عوارض خطرناکی را در پی دارد که یکی از آنها، تکرار تجارب گذشتگان، در شکلی جدید است. هم از اینروست که همواره نسل ها می آیند و تلاش می کنند و رنج می برند، و جز شکست، محصولی بر نمی چینند!

مصادق آنچه آمد، همین نسلی ست که اکنون، شصت درصد از ترکیب سنی جمعیت ایران را تشکیل می دهد. نسلی که از گذشته خود، جز انبانی از دروغ و تقلب و جعل، بر پشت ندارد، افسرده و نا امید است، در دنیای اوهام و تخیلات رمانتیک به سر می برد. از واقعیات جهان پیرامون، هیچ نمی داند. نه گذشته را می شناسد، نه از چشم انداز چیزی می داند، مسخ شده است. ایدئولوژی ندارد. آرمان ندارد. قهرمان ندارد! اسطوره هایش را شکسته اند، تا الگو را از او بگیرند، اینچنین است که، خر رنگ کن ها، برای ایشان، یک روزه، قهرمان می شوند و روز دیگر، حیرت زده، در برابر چشمه‌هایشان فرو می ریزند، و جز ناکامی، میراثی به یادگار نمی گذارند. جمهوری اسلامی، غرور و عزت نفس را در این نسل کشته است. آنها را تحقیر کرده است. ریاکارشان کرده است و در دنیای اوهام، رهایشان ساخته است...

سالها است که کثیف ترین نظام سیاسی تاریخ ایران، با تزریق افیون دین و خرافه، توان خردورزی صحیح و حرکت بر مبنای هدف را، از این نسل گرفته است. اینک، این نسل پریشان و در حال غرق شدن، دست به هر دستاویزی می یازد، بلکه خویش را از گرداب نابودی برهاند! اما...

و اما (( این )) یک روی سکه بود! ملت ایران، با تجربه ترین ملت دنیا در مقابله با استبداد است! چرا که تمامی تاریخش، یکسره، همین تقابل برای ادامه بقا بوده است. این تجارب، اکنون جزئی از ضمیر تاریخی مردم ماست. در ادبیات، شعر و هنر، و همه زوایای فرهنگی ما ریشه دارد. ملت ما، از همان زمان که مسلمانان، آسیابهای مازندران را با خون جوانان ایرانی به چرخش واداشتند، و از همان زمان که سرداران مغول، یک و نیم میلیون نیشابوری را قتل عام کردند و حتی به گربه های شهر هم رحم نکردند، آموخت که حتی اگر یک نفر زنده بماند، قادر است این درخت تناور زخم خورده را، جوانه باشد! چه رسد به امروز که، چه در داخل و چه در خارج از ایران، انبوهی از انسانهای فرهیخته حضور دارند، که به مدد همت ایشان، همین نسل تحقیر شده، عزت خود را باز خواهد یافت و پایه های ایران نوین، آزاد و آباد را پی خواهد ریخت.

و اما در این گفتار، مخاطب من، رهبران اپوزیسیون و گروه‌های سیاسی ایرانی، در داخل و خارج از کشورند.

سروران من!

شما می‌توانید هدایت نظری و رهبری انقلاب نوین ایران را بر عهده داشته باشید و برای به انجام رساندن این وظیفه مهم، راهی جز اتحاد عمل، در پیش روی ندارید. می‌دانم که شما هر کدام تفکر و آرمان مستقل خود را دارید. می‌دانم که هر کدام استراتژی خاصی را دنبال می‌کنید، که تاکتیک هایتان را، با توجه به آن استراتژی، تنظیم می‌کنید. می‌دانم که چهارچوبهای تشکیلاتی برایتان مهم است (و بواقع هم اهمیت دارد). می‌دانم که در گذشته با هم مشکلاتی داشته‌اید و ممکن است انتقادات سختی نسبت به یکدیگر داشته باشید. می‌دانم که خاستگاه و خواستگاه طبقاتی هر کدام از شما با هم تفاوت دارد و ای بسا در تضاد است و چه بسا حاضر باشید بخاطر آن، به نبرد تا پای جان! با یکدیگر بپردازید (که اینهم طبیعی است!)، اما... من فکر می‌کنم، همه آنها که به اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و مردم سالاری اعتقاد دارند، امروز در برابر رژیم قرار دارند که به هیچ اصلی اعتقاد ندارد. بر این اساس حکم عقل و منطق است که بر اساس برنامه مدون خود برای آینده ایران (که در آزادی، مورد قضاوت مردم قرار خواهد گرفت)، و با حفظ هویت مستقل خود، در یک پیمان تاکتیکی، اتحاد رهبری جنبش مردم ایران، برای سرنوشتی رژیم اسلامی را، پی ریزی کنید!

چنین اتحادی، فقط و فقط، با نشست مستقیم و رو در روی رهبران اپوزیسیون، بدون هیچ پیش شرطی، میسر و ممکن است. این کار، سرانجام صورت خواهد پذیرفت، اما در شان ملت بزرگ ایران نیست که در سایه حمایت بیگانه (مانند آنچه بر عراق و افغانستان گذشت) این امر مهم، صورت پذیرد.

بدون ایجاد چنین رهبری، نه هدایت نظری نسل نوین ایران ممکن است، و نه انقلابی که در راه است، به سرانجام موافق با منافع مردم ایران، منجر خواهد شد. تجربه نشان داده است که حتی یک اتحاد عمل کوچک، در یک مقطع خاص، و بر سر یک تاکتیک مشخص، نتایج و دستاوردهای بزرگی می‌تواند داشته باشد. گام دوم به سوی انقلاب، ایجاد رهبری واحد (با حفظ استقلال گروه‌های اپوزیسیون) است! تردید نکنیم! مردد نباشیم! و در این

بیکار بزرگ، متحد باشیم!

## گام سوم

(( آداب نبرد با گرگ زخمی ! ))

پیش از آنکه بخواهم وارد بحث اصلی شوم، لازم می دانم سخنی با مخاطبین پرشور این نوشتار داشته باشم: هموطنان جوان من! دستی از آسمان به کمک شما نخواهد آمد. کسی و دولتی از خارج، جز به جهت غارت و چپاول، بسوی شما نخواهد آمد. مبارزین خارج از کشور، در بهترین وجه خود، جز حمایت معنوی و هدایت نظری، کاری نمی توانند برای شما انجام دهند! شما جز به اندیشه، و اراده و توان خود، به چیزی دیگر نباید، و نمی توانید تکیه کنید. پدران و مادران شما، کاری سترگ را صورت دادند. آنها به سلطه و ستمی چند صد ساله پایان دادند و سپس، خود، با تلفات و رنجهای بسیار، قربانی رکن دوم حاکمیت ستم بر ایران، یعنی دستگاه روحانیت شیعه شدند. اکنون نوبت شماست، تا به سلطه تفکر دینی پایان دهید. گفتم تفکر دینی! از این جهت که مبارزه علیه جمهوری اسلامی، نمی تواند جدا از نبرد علیه آن ایدئولوژی و تفکری باشد که قرن‌ها، دست در دست نظامهای فنودالی و سرمایه داری، موجبات انحطاط ایران و ایرانی را فراهم آورده است. هر کسی امروز خواهان نبرد با جمهوری اسلامی باشد، منهای برخورد با تفکری که این نظام از آن تغذیه می شود، مطمئن باشید، می خواهد به انحطاط ایرانیان، در شکلی جدید، تداوم بخشد. دین، در هر لباسی، همواره، ابزار تداوم ستم، سلطه، بهره کشی، عقب ماندگی و سقوط بوده است. بهترین شاهد این مدعا، تاریخ خونبار میهنمان ایران است. هم در سقوط ایران، در برابر حمله اعراب تازه مسلمان، هم در برابر تهاجم سلاجقه، و هم در برابر تهاجم مغول و سپس، انواع و اقسام رژیمهای جنایتکار و چپاولگر، نظام تفکر دینی، و دستگاه اجرایی آن، یعنی روحانیت، چه در شکل پیش از اسلام، روحانیت زرتشتی، و چه در شکل روحانیت شیعه، در پس از سلطه اسلام، جز خیانت و توجیه جنایت، هیچ کاری انجام نداده است!

## بخش 2

اکنون، حکومت اسلامی، همچون گرگ زخمی ست، ضعیف و در عین حال، خطرناک! گرگ زخمی را اگر رها کنید، زخمهایش ترمیم می یابد و در اولین فرصت، شما را مورد حمله قرار خواهد داد. بنا براین، زمان، و شیوه از پای در آوردن او، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. روش جنگیدن با گرگ زخمی، محاصره او، زخم زدن و گریختن، و نبردی فرسایشی و تدریجی است. این امر، قبل از هر چیز، مستلزم داشتن سازمان است. سازماندهی و نظام کارآمد، گام سوم، پس از ارائه برنامه، و اتحاد رهبری، است.

اما سازماندهی اشکال متفاوت دارد. سازماندهی حزبی و گروهی، با سازماندهی صنفی و انجمنی، و همه اینها، با سازماندهی توده ای، فرق دارد. آنچه مورد نظر این نوشتار است، این مقوله آخر، یعنی سازماندهی توده ای است و در همین نوع از سازماندهی، ساماندهی هسته های مقابله شهری، مد نظر است. با توجه به موقعیت فعلی، کاراترین شکل برخورد با جمهوری اسلامی، این شکل از سازماندهی است. بر این اساس، مخاطب نگارنده، جوانان محلات، دانش آموزان، دانشجویان و ارتش میلیونی بیکاران هستند!

### و اما گروههای مقابله شهری را چگونه تشکیل دهیم؟

لازم است جوانان عزیزی که در شهرهای بزرگ همچون تهران، شیراز، مشهد، تبریز، اصفهان، ساری، رشت و ... زندگی می کنند، به نکات ذیل، توجه لازم را مبذول دارند.

### بهترین راه مقابله با پلیس و نیروهای لباس شخصی رژیم اسلامی، در شرایط کنونی، سازماندهی گروههای غیر

متمرکز محلات است. این گروهها که می توانند بر اساس هسته هائی متشکل از سه تا پنج نفر، و از نزدیکترین دوستان، که شناخت کاملی از یکدیگر دارند، بر پا شوند، با تقسیم کار مناسب، که بدان اشاره خواهد شد، می توانند نقشی اساسی را، در پیشبرد مبارزات مردم، بازی کنند. هیچ ضرورتی ندارد که این گروهها (در مراحل مقدماتی)، اقدام به ایجاد رهبری واحد نمایند. هر محله، در هر منطقه از شهر، می تواند مستقل از محلات دیگر، نیروهای خود را سازمان داده، و بر اساس هدف واحد، که همهء این گروهها را به هم وصل می کند، امرمبارزه با پلیس، و حمایت از حرکتهای توده ای را، به پیش ببرد.

## **وظایف:**

گروههای مقابله با پلیس، وظیفه دارند در حاشیه حرکتهای مردمی (تظاهرات و اعتصابات، تحصن ها، ... ) حضور یافته، و در صورت لزوم، وارد عمل شوند. اقداماتی که این گروهها باید انجام دهند، عبارتند از:

- 1- درگیر شدن با نیروهای پلیس و لباس شخصی ها
  - 2 - خلع سلاح نیروهای مهاجم
  - 3- سد کردن راه کمک به نیروهای سرکوبگر، که درگیر هستند
  - 4- رساندن زخمی ها به مراکز درمانی
  - 5- نجات دستگیر شدگان ، پیش از رساندن آنها به ایستگاههای پلیس
  - 6- شناسایی لباس شخصی ها و محل اسکان آنها
  - 8- شناسایی فرماندهان عملیاتی و اطلاعاتی پلیس و نیروهای امنیتی
  - 9- بر حذر داشتن فرماندهان گروههای سرکوب، از اقدام علیه مردم، و تهدید ایشان به مقابله به مثل، و در صورت امکان (( عملی کردن تهدید ))
  - 10- در صورت مهیا شدن شرایط، حمله به مراکز تمرکز نیروهای دولتی، اعم از ادارات، مراکز پلیس و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی، پادگانهای سپاه، رادیو، تلویزیون، مخابرات و...
  - 11- گروههای مقابله شهری، باید از هر گونه تعرض به اماکن عمومی (که مورد استفاده مردم می باشد ) و همچنین اموال عمومی و خصوصی افراد حقیقی ( مغازه ها، سینما ها و... ) اکیدا خودداری نمایند و از اینگونه اعمال جلوگیری کنند.
- این وظائف، با توجه به شرایط، می تواند گسترش یافته، و (( باز تعریف )) شود.

## تقسیم کار:

هر گروه محلی، همانطور که ذکر شد، می تواند متشکل از سه تا پنج نفر باشد. در صورت امکان، گروههای محلی می توانند به گروههای منطقه ای، متشکل از چند گروه که از مرکز واحدی رهبری می شوند، ارتقاء یابند، اما باید توجه داشت، آنچه اهمیت دارد (( عمل مشترک )) است. (( واحدهای مقابله )) نباید بیش از حد لزوم گسترش یابند، چرا که ضربه پذیری آنها را، در برابر نیروهای اطلاعاتی ، افزایش خواهد داد. هر گروه، باید یک مسئول تدارکات، یک مسئول تبلیغات، و یک مسئول عملیاتی، داشته باشد. وظائف را می توان مشترکا به انجام رسانید، اما وجود مسئول مستقیم، به جهت برنامه ریزی، ضروری است.

مسئول تدارکات، باید امر تهیه پول، و امکانات لازم، در جهت انجام وظائف را، برنامه ریزی کند. به عنوان مثال: چگونگی تهیه وسائل لازم، به جهت ساختن بمبهای بنزینی، که در درگیریها، باید علیه واحدهای نظامی استفاده شود، همچنین محل ساخت و نگهداری این بمبهای بنزینی، و چگونگی رساندن آنها به محل درگیری.

مسئول تدارکات باید در جهت بدست آوردن امکانات مالی، و سلاح، از خود دشمن، برنامه ریزی نماید. این نکته بس اهمیت دارد که گروههای مقابله، باید امکانات خود را از چنگال دشمن بیرون بکشند. **حضور در محل درگیری ها، و خلع سلاح نیروهای پلیس، عملی ترین شکل تهیه سلاح است.** بعدها، از این سلاحها، می توان در حفاظت از مردم، در تظاهرات، و درگیری، و مقابله به مثل، استفاده کرد.

اگر نیروهای پلیس، و لباس شخصی ها، بدانند که چنین گروههایی (( در خفا ))، از نیروهای مردمی حمایت می کنند، در آنصورت، امکان عقب نشینی، و تجدید نظر در برنامه هایشان، افزایش خواهد یافت. مسئول تبلیغات موظف است، امر خبررسانی به مردم، و به گروههای مقابله محلات دیگر، شعار نویسی، و همچنین، نگارش و پخش اطلاعیه، در مورد نتایج اقدامات صورت گرفته را، برنامه ریزی، و به پیش ببرد.

**باید توجه داشت، دو امر: خبررسانی، و تهییج مردم، از طریق شعار نویسی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.**

مسئول عملیات، در واقع، رهبری گروه مقابله را نیز، به عهده دارد. وی وظیفه ساماندهی وظائف، و هدایت برنامه ها را نیز بدوش دارد. همچنین، طراحی نوع مقابله با پلیس، در شرائط بحرانی نیز، بر عهده وی است. او باید، حتما وظائف خود را، در مشورت با سایر اعضای گروه، به پیش ببرد. در فواصل کوتاه، باید، مسئولیت عملیات را، همه افراد گروه به عهده گیرند، تا از این طریق، توان گروه در مقابله با شرائط سخت، افزایش یابد.

گروههای مقابله شهری، باید به این نکته اساسی توجه نمایند که، وظیفه آنها، تنها و تنها، حمایت از جنبش مردمی است، و نه مبارزه به جای این جنبش ها. گروههای مقابله شهری، نیروی مدافع جنبش، برای سرنگونی رژیم ضد مردمی اسلامی هستند. آنها بوجود می آیند: برای اینکه اثر نیروهای سرکوبگر رژیم را، خنثی نمایند. تا جنبش، با سهولت بیشتری، به اهداف خود دست یابد. پیروز و سربلند باشید.

گام چہارم

نبرد ایدنولوژیک!

گام چهارم بسوی انقلاب، گسترش نبرد ایدئولوژیک، بمثابة آماده کردن جامعه، برای تغییرات بنیادین در روابط اجتماعی ست.

پیش از هر سخنی باید به صراحت بگویم که در جهان واقعی، ( نه ذهنیت و یا خواست ما )، همه دولتها، چه مذهبی و چه غیر مذهبی، چه مدرن و چه غیر مدرن، چه توسعه یافته و چه توسعه نیافته، چه دمکراتیک، چه استبدادی،... و با هر نوع نظامی، دولتهای ایدئولوژیک هستند. انسان غیر ایدئولوژیک هم وجود خارجی ندارد! پس یکبار و برای همیشه، باید القانات خر رنگ کن روشنفکران دست به مزد بورژوازی، و چپ نماهای مکتب نرفته اسبق را مبنی بر (( دولت غیر ایدئولوژیک )) بدور انداخت!

این جماعت یا نمی دانند ایدئولوژی چیست؟ یا می دانند و خود را به نفهمی می زنند، چرا که منافعشان اینگونه ایجاب می کند.

ایدئولوژی در کوتاه ترین تعریف، یک مجموعه راهبرد، در زمینه چگونه زیستن در جامعه، است. بنا بر این، مبارزه ایدئولوژیک یعنی: مبارزه بین دو و یا چند مجموعه راهبرد، در زمینه اقتصاد، سیاست، فرهنگ، حقوق، روابط انسانی و مدنی،... که بر اساس یک جهان بینی خاص، در جهت هدایت یک جامعه انسانی، و یا مجموع جوامع انسانی، شکل می پذیرد. آنچه در رابطه با این راهبردها اهمیت دارد، این است که متضمن منافع و حقوق انسانی، بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی، نژادی، جنسی، مذهبی، زبانی، قومی، ملی و جغرافیایی،... هستند یا خیر؟!

بر این اساس، آنچه مبنای قضاوت در مورد انواع ایدئولوژی ( و به طریق اولی، جهان بینی ) است، میزان پایبندی این تفکرات در حیطه عمل اجتماعی، به انسان و حقوق برابر، در حوزه های مختلف، بدون توجه به موقعیت ایشان است.

آنچه به عنوان مبارزه ایدئولوژیک در ایران امروز باید مد نظر قرار گیرد، نبرد بین ایدئولوژی بورژوازی در قالب اندیشه و جهان بینی دینی است، با انواع ایدئولوژی های عدالت طلبانه و آزادیخواهانه طبقاتی که، منافع و آزادی شان، در تضاد با ایدئولوژی حاکم است. بر این اساس، مبارزه علیه منافع طبقات حاکم، آمیخته با مبارزه علیه قالب فکری آن، یعنی اندیشه دینی است و از آن تفکیک ناپذیر است. هر گونه تلاش در جهت تفکیک این شکل و محتوا، فقط تلاش برای حفظ منافع طبقات حاکم با، تنها، تغییر شکل نظام سیاسی است. دین برای این طبقات (بورژوازی خارج از قدرت، و در موضع ایوژیسیون )، متضمن تأمین، و ادامه منافع چیاولگرانه است. به همین دلیل هم از مبارزه ایدئولوژیک طفره می روند و خواهان حفظ اندیشه دینی، در خارج از قدرت سیاسی هستند. تضاد آنها، نه تضاد آشتی ناپذیر با طبقات حاکم، بلکه تضاد بر سر تصاحب قدرت سیاسی، در جهت اعاده سهم خود از غارت، در مجموع گروهبندی و لایه های مختلف بورژوازی است.

به عنوان اولین گام در جهت آغاز این مبارزه پر اهمیت، مقاله ای را که در گذشته به نگارش در آورده ام و در مطبوعات به چاپ رسیده، تقدیم می کنم:

**(( دین )) یا (( حقوق انسانی ))؟ مسئله این است!**

بحران اجتماعی در جامعه ایران، هر روز عمق بیشتر و ابعاد گسترده تری می یابد، ابعاد مختلف اقتصاد، سیاست، و بخصوص فرهنگ، از چنان تلاطمی برخوردار است، که نمی تواند به تغییراتی گسترده، در موارد مذکور، منجر نگردد. نظام اقتصادی، بی هدف، بی برنامه، دارای ساختار چند وجهی، و سر تا پا گرفتار اختاپوس فساد سرمایه داری دلالی است.

نظام سیاسی، دچار از هم گسیختگی، تشتت، و ناامیدی، بدون چشم انداز روشن در تعیین اهداف کوتاه و بلند مدت، و یکپارچگی لازم در جهت اعمال قدرت دولتی در عرصه سیاست داخلی و خارجی است.

نظام فرهنگی کشور، به عنوان مجموعه ای متشکل از آموزش، پرورش، سنن، اخلاق، هنر و ادبیات، زبان، اندیشه ورزی و... آنچنان به ورطهء سقوط در غلتیده است، که به سختی می توان نمونه مشابهی را، در تاریخ کهن سرزمینمان ایران، با آن، در مقام قیاس گذاشت. همزمان، تحولات تلخ سالها حاکمیت پلامنازع قشری ترین و ارتجاعی ترین افکار دینی، آنچنان تکان سختی را متوجه ذهنیت تاریخی ایرانیان، از جهت تامل و اندیشه در باورها، کرده، که تحولی شگرف در همه ابعاد زندگی مردم را، اجتناب ناپذیر ساخته است.

به نظر می رسد آنچه بیش و پیش از هر چه، در معرض نوک پیکان تحول بزرگ آینده خواهد بود، دقیقا همان چیزی است که بیش از هزار و سیصد سال، دست در دست نظامهای بهره کش و مستبد، در جهت تحمیل ملت ایران، همیاری و همکاری نموده، و دست آخر، خود، حاکم بلامنازع ایفای این نقش صد در صد ضد ملی و ضد مردمی شده است. این پدیده، چیزی نیست جز باور به دین اسلام، و بخصوص مذهب شیعه، و ساختار حامل آن: ((روحانیت شیعه!)).

\*\*\*\*\*

قبل از هر چیز، باید این باور غلط و سراپا دروغ (که دستگاه روحانیت تلاش کرده است در اذهان تاریخی جا بیاندازد)، که گویا اسلام، منشا خدمت، و رشد و تعالی جامعه ایرانی، از بدو ورود به این سرزمین تا کنون بوده است را، یکبار و برای همیشه، بطور قاطع، به دور انداخت!

تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران، از همان آغاز، همراه با تحجر، واپس گرایی، تجاوز و غارت، زور گویی و حق کشی، خرافه پروری، مقابله با عقل و خرد و دانش و هنر، در همهء جلوه های ترقی انسانی بوده است! تمامی تاریخ حاکمیت اندیشه اسلامی بر جامعه ایران، به روشنی، نشانگر دگرذیسی جامعه، از راستی و درستی به ریاکاری و دروغ، از شهامت و جسارت به خفت و خواری و ذلت، از دانش دوستی به جهل و خرافه و توهم، از ستایش تعالی به در یوزگی و پس رفت است!

به عنوان نمونه، تمامی اندیشمندان و دانشمندان بزرگ ایرانی، از ابن سینا و ابوریحان و رازی و خیام گرفته، تا حلاج و فردوسی و عین القضات و بسیاری دیگر، یا مجبور به تظاهر به دین داری، در عین ناباوری بدان بودند، و یا اگر جسارت کرده، اعتقاد خویش آشکار نمودند، پوست از ایشان برکنده شد. به راستی! دینی که مجموعه علوم را در قرآن جمع می پنداشت، چگونه می توانست زکریای رازی، و جابر ابن حیان، در دامان خود پیوراند؟

دینی که در همان بدو ورود به سرزمین ایران، تمامی منابع علمی را به آتش کشانده، از جمجمه اندیشمندان، دانشمندان، و هنروران، مناره بر پاداشته، و از خون ایشان، آسیابها را به حرکت واداشته بود، چگونه می توانست بستر ساز رشد و شکوفایی رازی و خیام باشد؟ درست برعکس!!، آنچه به تاریخ اندیشه ایرانی، در هزار و سیصد سال گذشته هویت می بخشد، دقیقا، روح تقابل، و ستیز فرهنگ خردگرای ایرانی، با بربریت اندیشه و عملکرد مذهبی بوده است!

آری، فرهنگ و هنر اسلامی؟! بزرگترین دروغی بوده است که دستگاه روحانیت شیعه، توانسته است بر اذهان

بسیاری، بنشانند! و درست آنچه امروز، دستمایه ملت ایران، در یک نوزانی بزرگ است، نشانه گرفتن همین

باور، و دروغ بزرگ است!

نوزانی اجتماعی، بدون نوزانی فلسفی، امکان ناپذیر است. جامعه ایران، به یک نوزانی تمام عیار احتیاج دارد. این

تجدید حیات، چه بخواهیم، چه نخواهیم! اتفاق خواهد افتاد. به همانگونه که در اروپا اتفاق افتاد. غرب در گذر از

این پل توانست به شاهراه تمدن گام بگذارد. اندیشمندان اروپایی، هرگز نمی توانستند بدون تعیین تکلیف با خدا و

نمایندگان، به تکلیف خود در برابر انسان، دست یابند. جوردانو برونو ها، لوتر ها، ولترها، فرانسیس بیکن ها

و دکارت ها و اسپینوزاها و... (1) بخوبی بر این نکته واقف بودند که، بدون آنکه به نقد آشکار خداپاوری، دین،

و دستگاه روحانیت، و شرعیات آن پردازند، قادر نخواهند بود اذهان اجتماعی را، به سمت دگرگونی در نگاه به

هستی و جایگاه انسان، سوق دهند. هم از اینرو بود که ابتدا به نقش روحانیت و دستگاه کلیسا پرداخته، و

سپس، با وجود همه خطراتی که تهدیدشان می کرد، خدا و پیامبرانش را، به نبردی سرنوشت ساز فراخواندند!

فویرباخ، هگل و سپس مارکس... و نوام چامسکی امروز، نتیجه طبیعی حرکتی ست، که پیشگامان رنسانس

آغازیدند. این حقیقتی ست که نوزاد مدرنیته، از رحم رنسانس فلسفی، زاده خواهد شد! (در غیر اینصورت،

جامعه مدرن، تنها کاریکاتوری از مدرنیسم خواهد بود). جامعه روشنفکری ایران، این حقیقت را باید دریابد، و

با شهامت و جسارت، گام در این راه بگذارد. تمامی اندیشه های محافظه کاری که امروز، همچنان سعی دارند،

به هر دلیلی، حریم دین و اعتقاد دینی مردم را، غیر قابل تعرض و نقد آشکار معرفی کنند، چه خواهند، چه

نخواهند، در برابر رهائی مردم ایران، از یک اسارت خفت بار تاریخی، ایستاده اند! اگر پیشگامان رنسانس نیز

می خواستند مرزها را محترم بشمارند، قطعا غرب هنوز هم، به شکلی از اشکال، شاهد تعرض دین،! به عرصه

حیات اجتماعی اش بود!

مساله این است: (( دین )) یا (( حقوق انسانی ))، ایندو با هم جمع ناپذیرند!!! پذیرش هر کدام، به معنی نفی

دیگری ست. این، همان حقیقتی ست، که حتی اگر جمهوری اسلامی از بین برود، ولی این مسئله لاینحل باقی

بماند، جامعه ایران، گام به عصر نوزانی نخواهد گذاشت. جامعه ایران، باید بتواند (( انسان دارای حق )) را به

رسمیت شناخته، حیطه زندگی اجتماعی را، از تمامی آثار و اندیشه دینی، پاک نماید. جز این، هیچ راه حل

دیگری وجود ندارد! نمی توان با یک حکومت مستبد دینی مبارزه کرد، اما تمامی آن ساختار فکری و عقیدتی،

که چنین نظامی بر آن بنا شده است را، نادیده گرفت، و با دیده احترام به آن نگریست!

امروز، گروهی بر آنند که: (( حساب فلسفه دین، و دین اسلام را، باید از نظام‌های همچون جمهوری اسلامی ایران، عربستان، پاکستان، افغانستان و ... جدا کرد )) . عده ای می گویند: (( آنچه در جمهوری اسلامی بدان عمل می شود، ربطی به دین اسلام ندارد! و این نظرات و عملکرد، بر خلاف فرامین این آئین الهی ست! )) . گروهی دیگر می پندارند : (( اسلام حقیقی ! هیچ قرابتی با آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد، ندارد! )) و ...

همه این جریانات، یا بر اثر نا آگاهی، یا به جهت مصلحت!، و یا از روی غرض و مرض و نیات پلید سیاسی، در تلاشند تا با جمهوری اسلامی، به عنوان نظامی مستبد، و نه دینی! برخورد شود، و اصول ایدئولوژیک آن زیر سوال نرود. چرا؟ دقیقاً بدانجهت که اصل (( دین ))، برای آنان نیز، متضمن منافی خاص است. آنان نیز، ریاکارانه عمل کرده و می خواهند از ابزار دین، در آینده، به گونه ای دیگر، در جهت تحمیل توده ها استفاده کنند. هم از اینروست که به هر شکل، حاضر نیستند به این حقایق اشاره کنند که آنچه در جمهوری اسلامی می گذرد، دقیقاً، و نعل به نعل، منطبق بر تعالیم قرآن، و منابع نظری دین اسلام است! قوانین مجازات اسلامی، قصاص، سنگسار، محدودیت حقوق خانوادگی و اجتماعی زنان و ... هر آنچه جمهوری اسلامی تلاش کرده و می کند که اجرا نماید، همه، منطبق بر آیات صریح قرآن است. اگر کس، یا کسان، و یا گروه‌هایی، این نظر را قبول ندارند، یا قرآن را نخوانده اند، و یا از نص صریح احادیث و روایات بی اطلاعند، و یا خود را به نفهمی زده! و اغراض خاصی را دنبال می کنند. امروز همه روشنفکران، وظیفه وجدانی، و تاریخی دارند تا با صراحت، جسارت و شجاعت ( برای جلوگیری از تکرار فجایع گذشته، در مسامحه با خرافات و افکار ارتجاعی و آئین های منسوخ )، به نقد اصل دین، و اعتقاد دینی، و نظام‌های بر آمده از چنین آئین هائی، پرداخته، ارتباط چنین آموزه هائی را، با نظام‌های مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان، افشاء نمایند.

(1)

زیرنویس:

باید اذعان داشت، که این فلاسفه، در عین ارائه نظریات موهوم، غیر واقعی، مخدوش و منسوخ، هر یک، در شکل گیری بخشی از عصر روشنگری و نوزائی، سهمی به سزا داشتند. ایشان، مانند مورياته هائی، هر کدام توانستند گوشه ای از بنای جهل و خرافه افکار مذهبی، دینی، و ایده ایستی را جویده، و به فرو ریختن آن یاری رسانند.

14-10-1382



# گام پنجم

## صندوق حمایت از اعتصاب

مردم ایران، شرائط دشوار و حساسی را پشت سر می گذارند. جنبش انقلابی، برای سرنگونی رژیم اسلامی، رو به اعتلاست...

از جمله شیوه های مبارزاتی که مردم بخواهند گزید، یکی هم اعتصاب است.

اعتصابات مختلف، در گوشه و کنار کشور، تقریباً ناهماهنگ و پراکنده به جریان خواهد افتاد و (( این )) البته طبیعی ست!

روند تحولات بتدریج بدان سمت خواهد رفت که این اعتصابات با سازماندهی و ساماندهی بهتری برگزار شود. نیروهای شرکت کننده در اعتصابات ( کارگران و کارمندان و... ) با اعتصابات کوتاه مدت و پراکنده، در واقع، به تجارب خود برای اقدامات هماهنگ و با تدارک قبلی، می افزایند. از جمله این تجارب، که از گذشتگان باقی مانده است، مسئله حمایت مالی از اعتصاب کنندگان است.

اکنون، همه، بخوبی بر این امر واقفند که شرائط زندگی و معیشتی مردم بسیار سخت است. در شرائطی که حقوق بگیران، اکثراً، برای ادامه بقای خود، مجبورند دو تا سه برابر حالت عادی فعالیت داشته باشند، چگونه می توان انتظار داشت، به اعتصاب بیاندیشند؟! حتی کوتاه مدت! هم از اینروست که باید به تجارب مبارزان در گذشته، توجه بیشتری مبذول داشت.

آنچه به خود نیروهای شرکت کننده در هر واحد، و یا مجموعه واحد کارگری یا کارمندی در اعتصاب بر می گردد، ایجاد صندوق حمایت از اعتصاب، امری ضروری و حیاتی ست. بدون ایجاد چنین صندوقی، تدارک اعتصاب، بی معناست!

پیش از اعلام اعتصاب، گروه مالی باید تشکیل شده، مسئولین آن، اقدام به تاسیس صندوق مالی نمایند.

صندوق اعتصاب، باید اقدام به جمع آوری کمکهای مالی نماید و تا این کمکها به سقف معینی از اعتبار و پشتوانه کافی برای حمایت از اعتصابیون، از نظر تعداد شرکت کنندگان، و مدت زمان اعتصاب نرسیده است، از اعلام آمادگی، باید خودداری کند. مدت زمان اعتصاب از قبل باید روشن باشد. اعتصابها می توانند فرسایشی باشند، یعنی کوتاه مدت، مثلا برای دو ساعت، یک روز و حداکثر دو هفته! این امر، بستگی به توان مالی صندوق حمایت از اعتصاب دارد.

اعتصابات باید هدفمند باشند، یعنی خواستههای مشخصی را مطرح و تا رسیدن به آن خواستها ادامه یابند. این نوع اعتصابات باید دو ویژگی داشته باشند:

1- شکل گسترده داشته باشند، بدین معنی که حداقل، بیش از دو واحد کارگری یا کارمندی را در بر گیرند. موفقیت

اعتصاب، در گرو شعاع و گستردگی و مدت زمان آن است. در تدارک اعتصاب، رهبران اعتصابی، باید قبلا، واحدهای مختلف را از جهت مدت زمان و میزان مقاومت و توان مالی، توجیه کرده باشند.

2- مهمترین نقش را در اعتصاب هدفمند، تامین مالی اعتصابیون و خانواده های ایشان، بازی می کند. بر این اساس،

مدت زمانی نسبتا طولانی، باید به پر کردن صندوق اعتصاب پرداخت! این کمکها باید توسط خود اعضای واحد کاری، در زمانی که مشغول بکارند ( به شیوه صندوق بیمه ) ارائه شود. منبع دیگر می تواند در خواست کمک از واحدهائی باشد که به هر دلیل، در اعتصابات شرکت ندارند.

و اما مبارزان خارج از کشور چه کمکی می توانند بکنند؟

نظر به پراکندگی نظری، و همچنین پراکندگی جغرافیائی ایرانیان در خارج از کشور، راه حل منطقی و واقعگرایانه می تواند این باشد که هر حزب یا جریان سیاسی، بطور مستقل، راسا اقدام به ایجاد صندوق حمایت مالی از اعتصابیون، نماید. در اینصورت اعضا و هواداران آن جریان، با توجه به اعتمادی که به تشکیلات خود دارند، می توانند کمکهای خود را به صندوق مورد نظر خویش واریز نمایند. در ادامه هم، این کمکها، می تواند باز بطور مستقل، و از راههائی که خود این جریانات تعیین می کنند، به دست اعتصابیون برسد.

راه حل دیگر، ایجاد (( صندوق واحد بین المللی حمایت از اعتصاب در ایران )) است. متولیان این امر، می توانند حقوقدانان شناخته شده ایرانی در خارج از کشور، و یا کانون نویسندگان ایران در تبعید، باشند. ایجاد چنین صندوقی، امری حیاتی، در پیشبرد مبارزات مردم میهنمان در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و پی ریزی نظام دموکراتیک آینده است. نظر رهبران سیاسی را به تامل در این موضوع مهم جلب می نمایم!

## گام ششم

### چگونگی تشکیل حکومت جدید

#### طرح پیشنهادی به رهبران اپوزیسیون

حق حاکمیت، از آن مردم است! اما اعمال این حق، توسط یک توده بی شکل، غیر ممکن است. بر این اساس است که اشکال مختلفی برای اجرایی کردن این حق، پیشنهاد میشود. دمکراتیک ترین شکل اعمال این حق در دوران کنونی، واگذاری آن به احزاب و گروههای سیاسی است.

احزاب، که هر کدام، یک طبقه، و یا طبقات و گروهبندیهای اجتماعی را، نمایندگی میکنند، بر اساس برنامه مشخص و مدون، قادرند تا در یک مبارزه مسالمت آمیز، یعنی انتخابات (پس از سرنگونی جمهوری اسلامی)، به دفاع، و اجرایی کردن حقوق موکلین خود، توسط ابزاری بنام دولت، بپردازند. در نتیجه، شکل گیری حاکمیت جدید برخاسته از آراء مردم، بدون حضور آزاد، و با برخورداری از امکانات برابر احزاب، قابل تصور نیست!

حکومت از هر نوعی که باشد، پست ریاست حکومت در آن، مقام و پستی تشریفاتی است و فاقد قدرت سیاسی. آنچه در رابطه با نوع حکومت اهمیت دارد، محتوای آن، یعنی نوع رژیم سیاسی (دیکتاتوری ((فردی یا جمعی))، شورایی، و یا پارلمانی) و نوع رژیم اقتصادی (سرمایه داری یا سوسیالیستی، متمرکز یا غیر متمرکز، دولتی یا خصوصی یا ترکیبی از دو نظام) است که این محتوای حکومت را قانون اساسی مشخص خواهد کرد.

بنا بر این، تعیین نوع حکومت، به معنای تعیین نوع رژیم حقوقی (سیاسی - اقتصادی نیست)، بلکه تنها تعیین نماد وحدت یک ملت است. تعیین رژیم حقوقی یا حق حاکمیت، حق مسلم مردم است، که پس از تعیین حد و حدود آن در قانون اساسی، به احزاب تفویض می شود و ایشان مطابق با منافع ملی، نوعی از برنامه سیاسی و نظام اقتصادی را پیشنهاد، و در صورت بدست گرفتن قدرت، مطابق با آن، طرح هایشان را ارائه می دهند.

مطابق با آنچه آمد، دولت، مجری نوع رژیم سیاسی و اقتصادی است که قانون اساسی آن را تعیین و مشخص کرده است. از این منظر، احزابی که قدرت را در زمان محدود در اختیار می گیرند، ملزم به تطبیق برنامه های خود با محتوای حق حاکمیت ملی مندرج در قانون اساسی هستند. دولتها، تنها زمانی قادر به نقض رژیم مشخص شده در قانون اساسی می باشند که به تشکیل مجدد مجلس موسسان اقدام نمایند.

تغییر قانون اساسی، تنها از طریق مجلس موسسان، و همه بررسی بر سر نتایج بدست آمده از کار مجلس موسسان، ممکن خواهد بود.

در صورت پیش آمدن چنین ضرورتی، دولت، خود، راسا، قادر به اعلام فراخوان برای تشکیل مجلس موسسان نیست، بلکه دولت موظف است درخواست خود را به مجلس ملی کشور ارائه داده، در صورت تصویب درخواست، توسط نمایندگان مردم، اقدام به برگزاری انتخابات نماید.

طرح پیشنهادی:

در مرحله اول، پس از سقوط جمهوری اسلامی، شورای موقت حکومتی، به مدت یکسال قدرت را بدست می گیرد (1).

\*\*\*

فراخوان برای تشکیل شورای موقت حکومتی، باید توسط (( نماد وجدان عمومی )) یعنی کانون نویسندگان ایران، صادر شود. به دلیل شرایط سرکوب در داخل کشور و خطراتی که اعضای کانون نویسندگان ایران را تهدید می کند، بخش خارجی کانون، یعنی کانون نویسندگان ایران در تبعید، با مشورت با بخش داخل، این اختیار را خواهد داشت که بیانیه فراخوان برای تشکیل شورای موقت حکومتی را صادر و اجرایی نماید.

شورای موقت حکومتی، متشکل از نمایندگان احزاب سیاسی ( هر حزب، دو نماینده ) است. شرط لازم برای پذیرش نمایندگان احزاب در این تشکل، ارائه برنامه مدون، در سه زمینه اقتصاد، سیاست ( داخلی و خارجی ) و فرهنگ است. بر این اساس از ورود احزابی که فقط بر روی کاغذ وجود دارند، به شورای موقت حکومتی، جلوگیری شده، از سوی دیگر، این اطمینان خاطر به مردم داده می شود که احزابی که قرار است در آینده سرنوشت کشور به آنان واگذار شود، برای اداره مملکت، دارای طرح و برنامه هستند، همچنین، با ارائه برنامه،

مردم قادرند تا در انتخاب نوع حکومت، و سپس دادن اختیار به احزاب برای تشکیل دولت، در آینده، یعنی پس از گذار از دوره یکساله، بر اساس شناخت، در هر نوع همه پرسی و انتخاباتی، شرکت کنند.

و اما چه تضمینی وجود دارد که شورای موقت حکومتی و مصوبات آن، نیازها و علایق مردم را در رسیدن به آمالشان پاس دارد؟

تنها یک گروه ناظر بی طرف، که قادر باشد مصوبات غیر دموکراتیک این شورا را لغو نماید، می تواند این ضمانت را بوجود آورد. این گروه ناظر، نباید هیچگونه منافع مستقیم و غیر مستقیمی در نوع تصمیمات شورای موقت حکومتی داشته باشد. تنها نهادی که می تواند به عنوان (( نماد وجدان عمومی )) در جلسات شورا شرکت کرده و با حق و توتو بر مصوبات نظارت کند، کانون نویسندگان ایران است. پیشنهاد مشخص نگارنده، عضویت ثابت سه عضو منتخب هیات دبیران کانون نویسندگان ایران، به عنوان اعضای ناظر است. اعضای ناظر، حق دخالت در مباحث و تصمیم گیریهای شورای موقت را نخواهند داشت، اما بنابر قضاوت خویش، اگر مصوبات شورای حکومتی را خلاف منافع عمومی مردم و کشور تشخیص دادند، قادر به توتو این مصوبات خواهند بود. این حق، انحصارا، در اختیار نمایندگان کانون نویسندگان خواهد بود و نه هیچیک از نمایندگان عضو در شورای موقت حکومتی.

شورای موقت حکومتی وظیفه دارد از هر گونه دخالت کشورهای بیگانه در روند شکل گیری حاکمیت نوین جلوگیری نماید. احزاب خاطی از این اصل، توسط اعضای ناظر، شناسایی، معرفی و از عضویت در شورای موقت حکومتی ( با کسب اکثریت آراء اعضا )، محروم و اخراج خواهند شد.

مرحله دوم، وظائف شورای موقت حکومتی در طی یکسال حاکمیت موقت عبارتند از:

1 - معرفی هیات وزیران و رییس دولت موقت، از بین اعضای خود، برای انجام وظائف وزارتخانه ها و امور کشوری و لشگری، تا زمان شکل گیری حاکمیت نوین ( که طبیعتا آخرین مرحله آن، شروع کار اولین دولت در حاکمیت جدید خواهد بود ).

2 - فراهم آوردن شرایط به جهت برگزاری همه پرسی ( فراندوم ) تعیین نوع حکومت. این همه پرسی می باید حداکثر تا چهار ماه پس از آغاز بکار شورای موقت حکومتی، صورت پذیرد. شورای حکومتی موظف است تمامی

امکانات رسانه ای و تبلیغاتی را با استفاده از بودجه عمومی، بطور مساوی و برابر در اختیار احزاب، گروهها و سازمانهای مدافع انواع حکومت، قرار دهد، تا آنها با استفاده از این امکانات، به تشریح محتوای نوع حکومتی که مبلغ آن هستند، بپردازند. احزاب، سه ماه وقت خواهند داشت تا در مورد ویژگیهای نوع حکومت مورد نظر، روشنگری نمایند: ( رژیم سیاسی، نظام اقتصادی، گرایش فرهنگی ).

بر این اساس، همه پرسسی، زودتر از سه ماه، پس از آغاز بکار شورای حکومتی، و همچنین دیرتر از چهارماه، برگزار نخواهد شد. بر برگه همه پرسسی، باید تمامی انواع حکومت درج گردد، تا مردم بشکل کاملا آزاد، و از میان انواع حکومت، و با شناختی که پیش از این بدست آورده اند، با زدن ضربدر در چهارخانه برابر نوع حکومت مورد نظر، انتخاب خود را اعلام نمایند.

شمارش آراء با نظارت نمایندگان شورای موقت حکومتی، کانون نویسندگان و سازمان ملل متحد ( از هر ارگان یک نماینده) و در یک مرکز واحد ( که توسط شورای موقت حکومتی محل آن مشخص خواهد شد) صورت خواهد پذیرفت. صحت نتیجه همه پرسسی باید به تأیید هر سه نماینده ناظر برسد. عدم رضایت هر ارگان، به معنی لغو نتیجه همه پرسسی خواهد بود. در اینصورت، بفاصله بیست روز پس از اعلام نتایج، همه پرسسی تجدید خواهد شد. همانطور که قبلا ذکر شد:

با توجه به اصل (( حق حاکمیت از آن مردم است ))، تعیین نوع حکومت، در همه پرسسی، جنبه نمادین ( سمبلیک ) خواهد داشت و محتوای آن ( رژیم سیاسی، نظام اقتصادی، گرایش فرهنگی ) توسط مجلس مؤسسان و در قانون اساسی معین خواهد شد. بر این اساس، حکومت نوین، هر عنوانی که داشته باشد، حق حاکمیت، توسط برگزیدگان احزاب سیاسی اعمال خواهد شد، و به صورت دوره ای، با برگزاری انتخابات آزاد، تغییر کرده، و یا تجدید خواهد شد. بر این اساس، رییس حکومت با هر عنوانی، یک نماد و یک سمبل است و فاقد هر گونه قدرت سیاسی، و قدرت سیاسی، در اختیار رئیس دولت و وزرای او، برای یک دوره محدود خواهد بود.

**3 -** سومین وظیفه اصلی شورای موقت حکومتی، فراهم آوردن شرائط، برای برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان است. مجلس مؤسسان، وظیفه تدوین قانون اساسی جدید را بر عهده خواهد داشت. انتخابات مجلس مؤسسان، حداکثر به فاصله یکماه پس از برگزاری همه پرسسی انتخاب نوع حکومت، باید صورت پذیرد. بر این اساس، احزاب

یکماه فرصت خواهند داشت تا به معرفی نامزدهای خود ( با استفاده از امکانات برابر رادیو - تلویزیونی در سراسر کشور ) بپردازند.

انتخابات بر مبنای استانی صورت خواهد پذیرفت و هر استان بر مبنای، هر صد هزار نفر یک نماینده، ظرفیت معرفی نماینده برای مجلس مؤسسان خواهد داشت. تمامی اتباع ایرانی، بدون توجه به نژاد، مذهب، قومیت و جنسیت، به عنوان شهروند محسوب شده، صاحب یک رأی خواهند بود و هیچگونه امتیاز، از هیچ نظر، برای قوم، طایفه، منطقه، مذهب و گروه خاصی، در نظر گرفته نخواهد شد.

صحت نتیجه انتخابات مجلس مؤسسان نیز، باید همانند همه پرسى فوق الذکر، به تأیید سه نماینده مذکور ( نماینده شورای موقت حکومتی، نماینده کانون نویسندگان، نماینده سازمان ملل متحد ) برسد. لازم به ذکر است که حضور نماینده سازمان ملل، تنها به جهت کسب مشروعیت بین المللی برای حاکمیت جدید است. این نماینده حق هیچگونه دخالتی در روند کار ارگانهای شورای موقت حکومتی نخواهد داشت.

مجلس مؤسسان، بلافاصله پس از اعلام نتایج انتخابات، کار خود را آغاز خواهد کرد و حداکثر تا سه ماه پس از آغاز بکار، موظف است، قانون اساسی جدید را، توسط شورای موقت حکومتی، در معرض نظر عمومی بگذارد. مردم در یک همه پرسى، رای آری یا خیر خود را به قانون اساسی جدید، اعلام خواهند کرد. لازم به ذکر است، شورای موقت حکومتی موظف است، قانون اساسی جدید را به جهت مطالعه شهر وندان، حداکثر تا دو هفته پیش از برگزاری همه پرسى ( رفراندوم قانون اساسی )، به تعداد هر خانواده یک نسخه، چاپ، و توسط پست، به رایگان، در اختیار همه اتباع و در همه نقاط کشور قرار دهد.

4 - پس از تعیین نوع حکومت و تصویب قانون اساسی، شورای موقت حکومتی موظف است تا بر اساس مفاد قانون اساسی نوین، ساختار حکومت جدید را اجرایی نماید. تشکیل مجلس ملی، تشکیل دولت جدید و تعیین ریاست قوه مجریه و تعیین رئیس دیوانعالی کشور، که روند و شکل تعیین و انتخاب آن در قانون اساسی مشخص شده است، باید تحت نظارت شورای موقت حکومتی صورت پذیرد. پس از تشکیل دولت جدید، کار شورای موقت حکومتی و دولت موقت ( که در طی یکسال مسئولیت امور اجرایی را بر عهده داشته ) به پایان خواهد رسید.

در پایان، بنظر می رسد ذکر نکته ای ضروری باشد:

ارتش و قوای مسلح زمینی، هوایی و دریایی، در تمامی مدت یکسال حکومت موقت، موظفند، بر اساس فلسفه وجودی شان، به حفاظت از مرزهای کشور و حفظ ثروتهای ملی از تعرض و دستبرد بیگانگان پرداخته و از هر گونه دخالت در شکل گیری حاکمیت جدید خودداری ورزند. آنان، مانند هر شهروند دیگر، صاحب یک رأی خواهند بود و بدینوسیله در تعیین سرنوشت خود، مانند اتباع دیگر دخالت خواهند داشت. پلیس نیز موظف است در طی اینمدت به حفظ آرامش داخلی و تامین امنیت و آسایش مردم پرداخته، از جهت گیری بر له یا علیه نیروهای سیاسی بپرهیزد.

\*\*\*

1 - شورای موقت حکومتی، پیش از سرنگونی، می تواند تشکیل شود و نقش رهبری جنبش را بعهده گیرد و پس از سرنگونی، وظایف اجرایی خود را به انجام رساند. بر این اساس، مفاد ذکر شده در مورد وظائف حکومتی، مربوط به پس از سرنگونی است، اما فراخوان مربوط به تشکیل این شورا، از هم اکنون قابل اجراست.

## گام هفتم

### نبرد برای آزادی

همانگونه که پیش بینی می شد، جنبش ملت ایران برای آزادی، هر روز نسبت به روز قبل، عمق بیشتری می یابد. با تعمیق این جنبش، صف بندی نیروهای اجتماعی نیز روشن تر می شود. اکنون دیگر بوضوح می توان دید که در یکسو رژیم اسلامی و نیروهای وابسته، سرمایه داران نوکیسه و دلالها، بخشی از توده های متوهم مذهبی و عقب افتاده روستانی و شهرستانی قرار دارند، و در سوی دیگر، کارگران و کارمندان، طبقه متوسط شهری، روشنفکران و دانشگاهیان و نویسندگان و هنرمندان.

شعارها نیز وضوح بیشتری یافته است. اکنون دیگر توده های معترض به حاکمیت دروغ و جنایت و سفاهت و نکبت و ذلت و حماقت و خیانت، بدون هیچگونه توهمی، بنیادهای فکری و ساختاری حکومت را نشانه رفته اند و به صراحت، خواهان نابودی سیطره سی ارتجاع بر میهن خویش هستند.

در این میان اما، دستگاه روحانیت، بعنوان ستون فقرات رژیم اسلامی، همچنان غرق در توهمات خویش است و بر این دروغ سی ساله که مردم خواهان جمهوری اسلامی هستند، پای می فشارد. نیروهای گرداگرد این دستگاه نیز که با قدرت و ثروت، پیوندهای عمیقی برقرار کرده اند، با توهم تداوم سیطره خود، بوسیله نیروهای اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی و نظامی، همچنان از حاکمیت دستگاه روحانیت بر ارکان قدرت سیاسی، حمایت می کنند.

حوادث ماههای اخیر، و بخصوص وقایع عاشورا، مسیر آینده حرکت بسوی آزادی را بخوبی روشن می سازد. جامعه روحانیت، دستگاههای حکومتی و نیروهای امنیتی، چه بخواهند، چه نخواهند، شاهد گسترده تر شدن و عمق یافتن کشمکشها، در آینده، خواهند بود. نوع شعارها و شیوه برخورد مردم نشان می دهد که روزهای سختی در انتظار خائنان به ملت ایران و متولیان جنایات سی ساله است. حرکت مردم نشان می دهد که ایران بزودی شاهد یکی از عمیق ترین و خونین ترین انقلابهای جهان خواهد بود. هیچ توهمی در اینمورد وجود ندارد و هیچگونه تمهیدی قادر به جلوگیری از آن نیست!

آیا راه حلی برای خروج حکومت از بحران وجود دارد؟

شواهد به پرسش فوق، پاسخ منفی می دهد. رژیم، تمامی پلهای پشت سر را خراب کرده است و بر توهمات خویش پای می فشارد. بنابراین، تنها راه برونرفت از بحران، فروپاشی کل این ساختار است.

رژیم اسلامی، اکنون در تلاش است نیروهای واپس مانده اجتماعی حامی خود را به صحنه بیاورد، بلکه بتواند با ایجاد سپر انسانی، حاکمیت خود را تداوم بخشد. آنها تلاش می کنند تا حتی بقیمت ایجاد جنگ داخلی، و قرار دادن مردم در برابر هم، چند صباحی دیگر، بر سر کار بمانند، اما وقایع اخیر نشان می دهد که ملت هوشیار ایران، این آخرین ترفند را نیز شناسایی کرده و به آن تن نخواهد داد.

نبرد برای آزادی، به روزهای سرنوشت ساز نزدیک می شود. بنا براین وقت آن رسیده است که سپاه پاسداران، نیروهای امنیتی و همچنین کارمندان دستگاههای رسانه ای و تبلیغاتی رژیم، به این بیاندیشند که آیا می خواهند در

کنار دستگاه روحانیت و مافیای اقتصادی بایستند و با این ساختار، به ورطه نابودی سقوط کنند، یا اینکه سرنوشت خود را با این دستگاه اهریمنی قطع کرده، و بسوی ملت خویش باز گردند؟ زمان زیادی برای اتخاذ تصمیم باقی نمانده است...

دیماه 88

## مسئله رهبری جنبش

از جمله موضوعات مهم مطروحه در هر جنبش و حرکت سیاسی – اجتماعی، مسئله رهبری، شرایط آن و چگونگی پذیرش این رهبری، توسط مردم است. در همین ابتدا باید ذکر کرد که موضوع رهبری و ویژگیهای آن، در انواع جنبشها، متفاوت است، به زبان دیگر، رهبری یک حرکت کارگری، یک اتحادیه صنفی و یا یک انجمن احقاق حقوق زنان، با رهبری یک جنبش سراسری اجتماعی، که اغلب منجر به نوعی انقلاب می شود، تفاوت ماهوی دارد و اینها را نباید با هم در آمیخت. آنچه مورد نظر این نوشتار است، همین مورد آخر، یعنی رهبری آنچنان جنبشهایی است که در بر گیرنده حرکت گسترده طبقات، اقشار، صنوف و توده های شهری و روستائی، در جهت یک تحول عمیق اجتماعی – سیاسی است که اغلب موجب تغییر رژیمها و حکومتها می شود.

لازم به ذکر است که پدیده رهبری جنبشهای از پیش طراحی شده و ساختگی موسوم به انقلاب؟ نارنجی!! نیز، مورد نظر این مقاله نیست.

## رهبری یعنی چه؟

رهبری یک جنبش اجتماعی، به معنی ساماندهی، سازماندهی و هدایت گام به گام مردم، با طرح منسجم و روشن خواسته‌های توده‌ای، در قالب طرح شعارهای ملموس و ارائه برنامه‌ جایگزین (بجای آنچه قرار است نفی شود) است. رهبری جنبش، در عین حال، به معنی بالا بردن سطح آگاهی مردم شرکت کننده در جنبش و پرورش کادرهای متخصص در زمینه‌های مدیریتی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز هست.

رهبری جنبشهای اجتماعی، کاری تدریجی، مداوم، و همراه با سنجش دائمی ظرفیت توده‌ها و هماهنگ ساختن این ظرفیتها، با شعارهای تاکتیکی، است.

رهبری یک جنبش اجتماعی، همچنین به معنای انتخاب آنچنان روشهایی در مبارزه است که با کمترین هزینه، بیشترین دستاوردها را نصیب توده‌ها سازد. بعنوان مثال، اگر رهبر و یا رهبران جنبش به این نتیجه برسند که شرکت در یک تظاهرات نشسته در خیابان، بازدهی بیشتری نسبت به یک اعتصاب در محل کار دارد و ضرر کمتری را از جهت آسیبهای اقتصادی متوجه خانواده‌ها می‌کند، حتی اگر این فکر خلاف میل و نظر خود ایشان باشد، باید آنرا توصیه و مطرح کنند و بالعکس!

### شرایط رهبری!

شرایط رهبری یک جنبش را از دو جهت می‌توان بررسی کرد :

الف: ویژگیهای شخصیتی یک رهبر یا رهبران

ب : چگونگی پذیرش رهبر یا رهبران از جانب مردم

الف: یک رهبر چه ویژگیهایی باید داشته باشد؟

1- یک رهبر، باید عمیقاً به کاری که می‌کند، اعتقاد و باور داشته باشد.

2- یک رهبر باید همواره به منافع مردم و مصالح آنها بیاندیشد و منافع فردی خود را کاملاً فراموش کند!

3- رهبر جنبش، باید بطور دائم در جهت ارتقای اطلاعات خود، در همه حوزه های سیاست و اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی اجتماعی، مدیریت و سازماندهی و برنامه ریزی و شناخت همه جانبه جامعه خود و دیگر جوامع، بکوشد.

4- یک رهبر باید دقیق، منظم، با اراده، قاطع و در عین حال منعطف، راستگو، اخلاقی و متعهد به عرف و سنن عقلانی اجتماعی، با شهامت و شجاع، مردم دوست و میهن دوست باشد و منافع مردم و میهن را بر هر چیزی ترجیح دهد.

5- یک رهبر، باید بتواند در عمل، پایبندی خود را به آرمانهایی که مطرح می کند و مردم را به آنها فرا می خواند، نشان دهد و در زندگی خصوصی و اجتماعی، نماد آنچه باشد که مردم را در جهت آن، به مبارزه فرا می خواند.

6- یک رهبر باید پایبند به مقررات، قوانین و شرائطی باشد که خود برای جنبش در نظر می گیرد. او همواره باید پاسخگوی سوالات مردم باشد و در هر لحظه آمادگی داشته باشد که در صورت ضعف و عدم پذیرش از جانب توده ها، رهبری را به خود یا افراد صالح تر و بهتر و تواناتر واگذار نماید.

7- یک رهبر، همواره باید آمادگی داشته باشد که در صف مقدم مبارزه قرار گیرد، البته این به معنای پیشواز و استقبال از مرگ و یا خود را در تیررس دشمن قرار دادن نیست، بلکه به معنی آمادگی برای قرار گرفتن در کنار مردم، شنیدن صدای آنها از نزدیک و شرکت در نبرد روزمره آنهاست. توده ها باید احساس کنند رهبر و سازمانگر ایشان، از خود آنها و در میان آنهاست. البته اینکار طبیعتاً باید با در نظر گرفتن تمهیدات امنیتی باشد. اما امنیت رهبر، نباید مانع شرکت وی در جنبشهای اعتراضی و درگیری از نزدیک با امر پیشبرد مبارزه باشد.

8- یک رهبر، نباید از دستگیری، زندان، شکنجه و یا مرگ بهراسد! یک رهبر واقعی،

باید همواره خود را برای قرار گرفتن در بدترین موقعیتها، آماده کند!

9- یک رهبر باید بتواند با تفکر عمیق و مشورت دائم با زبده ترین، آگاه ترین، صادق

ترین و شجاع ترین افراد جنبش، بهترین تاکتیکهای مبارزاتی را برگزیده و پیشنهاد کند. او در

هیچ مرحله ای از مبارزه، نباید از مردم غافل شود و با عدم تحرک بموقع خود، توده های

شرکت کننده در مبارزه را دچار سرگردانی و سر در گمی کند.

10- یک رهبر، هرگز نباید به توده ها دروغ بگوید و یا حقیقت را فدای مصلحت کند.

**چگونگی پذیرش رهبر از جانب مردم:**

اشتباه راهبردی اکثر رهبران شکست خورده، این بوده است که قدرت تشخیص مردم را

دستکم گرفته اند!

اما حقیقت چیست؟ حقیقت اینست که: مردم همه چیز را می فهمند، مردم همه چیز را می دانند

و مردم قادرند همه چیز را بخوبی تشخیص داده و عمل و عکس العمل نشان دهند، چرا که

مردم بر اساس منافع و مصالح خود حرکت می کنند و در طی زمان، آن کس و کسانی را بر

می گزینند که ایشان را در جهت رسیدن به آمال و آرزوها و خوشبختی شان، گامی به پیش

براند! آنها ممکن است برای مدتهای طولانی سکوت کنند و هیچ نگویند، ممکن است موقتاً

فرد، افراد یا نیروی را بر کشند و یا برعکس، در جهت کنار گذاشتن ایشان حرکت نمایند. این

واقعیت را همه رهبران سیاسی باید بپذیرند که مردم به کسی چک سفید نمی دهند!... اعتماد و

اعتقاد مردم به رهبران تا زمانی است که این رهبران در جهت پیشبرد منافع جامعه حرکت می

کنند. آنها بسیار صبور هستند. برای مدتها، افراد و جریانها را تحت نظر می گیرند و در یک

دوره طولانی مدت، به ایشان امتیاز می دهند! مردم، فرد یا افراد و یا جریانهایی را به جهت

رهبری می پذیرند که صداقت، درستی، فداکاری، آگاهی، کارایی، مدیریت و برنامه های ایشان را، عملاً محک زده باشند. اگر چه مردم در کوتاه مدت ( از منظر تاریخی ) ممکن است دچار خطا شوند، اما بسیار زودتر از آنچه تصور می شود، به خطای خود پی برده و قضاوت خویش را تصحیح می کنند، علت آنهم اینست که نتیجه فکر و عمل رهبر و رهبران را، بسیار زود، در زندگی روزمره، لمس می کنند. بنا براین، در قضاوت، و در دراز مدت، نمی توانند خطا کنند.

مردم کسی را به رهبری بر می گزینند که نماد ایستادگی در برابر قدرت حاکم باشد. در عمل نشان داده باشد که قادر است به معضلات جنبش، پاسخ بموقع و صحیح دهد. حاضر به سازش بر سر منافع، مصالح و آینده آنها نباشد. برای مبارزه و آینده جامعه، برنامه داشته باشد.

قدرت طلب و خود محور و خود پسند نباشد. برای جان، زندگی و هستی ملت ارزش قائل باشد و متعهد به دفاع از مملکت در شرائط بحرانی باشد. به هویت تاریخی و فرهنگی میهن خود

احترام بگذارد و آماده حراست از آن باشد. معتقد به آزادی هم میهنانش باشد و به حاکمیت مردم، ایمان داشته باشد... مردم از گذر زمان و در طی مبارزات خود، همواره در جستجوی چنین فردی هستند و مطمئناً اگر با او روبرو شوند، حتی اگر وی، خود نخواهد، او را به رهبری بر می گزینند!

بسیار اتفاق افتاده است که در جنبشها، فرد یا افرادی ظاهراً ناشناخته، به سرعت شناخته شده و در مقام رهبری و هدایت حرکت مردم نشسته اند و یا افرادی بسیار مشهور و مطرح، از رهبری جنبشها کنار گذاشته شده اند. این پدیده، نشاندهنده رصد دائمی رهبران از سوی مردم است. هر رهبری که این موضوع اخیر را نادیده بگیرد، حتی اگر موقتاً به رهبری برگزیده شده باشد، بسیار زود کنار گذاشته شده و مشروعیت خود را از دست خواهد داد.

مردم همواره بدنبال یک رهبری واقعی برای جنبش خود هستند، اما این رهبر را جز از طریق تجارب زندگی مبارزاتی خویش، بر نمی گزینند. آنکس که قادر باشد گام به گام، همراه با مردم،

و در عمل، نشان دهد که می تواند امید مردم را باور و بارور کند، به رهبری برگزیده خواهد

شد!

1-5-1388

### مشروعیت اخلاقی در مبارزهء سیاسی

پایبندی به اخلاق در مبارزهء سیاسی، بخصوص در جهانی که بورژوازی و ارزشهایش، برآن حاکم است، کمی غریب بنظر می آید! اما آن واقعیت، بهیچوجه نافی این حقیقت نیست که: **مبارزهء بدون پایبندی به اصول تثبیت شدهء اخلاقی در بین بشریت، پیشیزی نمی ارزد!** و هر چقدر هم با توپ و تانک تبلیغاتی و روضهء نظری آن را حمایت کنیم، قادر نخواهیم بود که این فرزند نامشروع همآغوشی فرصت طلبی و خیانت را غسل تعمید دهیم!!

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، بخشی از جریانهای سیاسی در جهان، که در حد فاصل خلأ موجود در بین دو بلوک قدرت، به بندبازی مشغول بودند! بعلاوهء جریانات سرخورده از مبارزهء آرمانی و همچنین آنانی که اظهار پایبندی به افکارچپ برای ایشان، تنها، سکوی پرتاب به قدرت بود، در یک دگردیسی آشکار و بی پرده، به چنان ورطه ای از انحطاط سیاسی در غلتیده اند که واقعاً حیرت انگیزی نماید. بر این اساس، **هر چه از جهان آرمانها و آرمانگرایی فاصله می گیریم، توگویی به همان میزان، سقوط در منجلاب سیاست بازی و حقه بازی. دستیابی به قدرت، به هر قیمت، سرعت و شدت بیشتری می گیرد.**

جریاناتی که تا دیروز، دشمنان خود را به عدم پایبندی به اصول اولیه اخلاقی و انسانی در مبارزهء سیاسی متهم کرده، و درست بر همین اساس، قدرت ایشان و حاکمیت شان را فاقد مشروعیت قلمداد می کردند، اینک، خود به همان موارد اتهام، آویزان می شوند، بلکه از خوان قدرت، سهمی ببرند.

آنها می گویند؛ دشمنان ما، شکنجه و اعدام می کنند و حقوق اولیه و مدنی ما را زیر پا می گذارند، بر این اساس، قدرت ایشان فاقد مشروعیت است و باید بزیر کشیده شود! تا اینجا کار، البته که ایشان حق دارند و تلاش آنها در

جهت احقاق حقوق، البته که مشروع و اخلاقی است، ولی مشکل از آنجا شروع می شود که این مبارزین راه آزادی و عدالت، در راه رسیدن به اهداف مشروع خود، می خواهند از وسائل و ابزار نامشروع و غیر موجه استفاده کنند! این ابزار نامشروع عبارتند از؛

(( یاری طلبیدن، و تکیه و وابستگی به نظامها و دولتهائی که خود، قدرتهائی فاقد مشروعیت، و حامی نظامهای غیر مردمی و غیر دموکراتیک هستند.

**جنگ طلبی و دعوت از بیگانگان**، برای دخالت در امور داخلی کشور، و تحریم و بمباران مردم، و **جاسوسی** و پذیرش کمکهای مالی و تدارکاتی از ایشان ( که صد البته فی سبیل الله نمی باشد ! ).

تکیه بر ایده ها و تفکرات نژاد پرستانه و قومگرایانه و پراکندن بذر نفرت و ایجاد تفرقه در بین مردم.

**تهمت و افترا و دروغ گویی** ( هم نسبت به شخصیتهای حقیقی و حقوقی و هم گروههای سیاسی )، **دشمنی با تاریخ و فرهنگ و هویت ملی** هموطنان خویش، (...)).

همانگونه که می بینید، آنها چنین می اندیشند که نفس غیر مشروع بودن حاکمیت سیاسی، می تواند دلیل کافی، و توجیه گر زیرپا گذاشتن همه اصول اخلاقی و مشروع، در مبارزه باشد!!! بی خبر از آنکه؛ تنها چیزی که اتفاقاً یک مبارزه آزادیخواهانه، عدالت طلبانه و انساندوستانه را مشروعیت می بخشد، همان میزان پایبندی به صداقت و درستی و پاک بودن، و انسانی بودن ابزارهائی است که برای مبارزه انتخاب می شود!

چگونه می توان حاکمیتی را به دروغ گفتن متهم کرد، آنگاه برای بزرگ کشیدن آن دروغگو، به دروغ متوسل شد؟! چگونه می توان حاکمیتی را به نقض آزادی متهم کرد، آنگاه منتقدین خویش را محدود کرد و بباد تهمت و اتهام گرفت؟!؟

چگونه می توان حاکمیتی را به وطن فروشی و غارت و چپاول اموال عمومی و عدم تعهد ملی متهم کرد، ولی خود به جاسوسی پرداخت و از دشمنان میهن یاری طلبید و چپاول ایشان را جامعه مشروعیت پوشاند؟!؟

یک نگاه گذرا به مواضع **برخی** از مخالفین جمهوری اسلامی نشان می دهد که چگونه این جریانها، که زمانی خود را پرچمدار شرافت و انسانیت و عدالت و آزادی معرفی می کردند، اکنون به شبکه های جاسوسی و عملیاتی دشمنان

مردم ایران تبدیل شده اند! جالب اینجاست که رهبران این جریانها اغلب متعجب اند که چگونه است که سیاستها و برنامه هایشان با عدم اقبال عمومی مواجه میشود؟! غافل از اینکه نمی دانند مردم، همه چیز را زیر ذره بین دارند! مردم ایران، مردمی زیرک و در عین حال، مار گزیده اند!! آنها دیگر به کسی سواری نمی دهند و به راحتی زیر علم کسی سینه نمی زنند!!

شاید بسیاری از رهبران جریاناتی مانند سازمان مجاهدین، حزب دمکرات کردستان، گروههای سیا ساختهء؛ جریان ملی آذربایجان جنوبی؟!، الاحواز؟!!!!، جندالله بلوچستان، پژاک و فرقه های ریز و درشتی که سر در آخور امپریالیسم دارند، خود ندانند که تا چه حد دیدگاههایشان، مورد تمسخر و استهزاء مردم قرار می گیرد و نسبت به آنها ابراز انزجار می شود؟

آنها تصور می کنند، همینکه جنایات و ظلم حاکمیت را در ویتترین قرار دهند، کافی ست تا مردم خیانت و جنایت و خباثت ایشان را در جاسوسی و وطن فروشی، ندیده بگیرند!!! و مشروعیت آنها را در مبارزه بپذیرند! در حالیکه مردم ایران، به همان اندازه که حاکمیت غیر موجه جمهوری اسلامی را فاقد مشروعیت می دانند، مبارزه این گروهها و فرقه های خائن را نیز فاقد مشروعیت دانسته، از آن منجرند!

\*\*\*

هدف، وسیله را توجیه نمی کند! مشروعیت وسیله، به همان اندازه مشروعیت هدف، اهمیت دارد.

یک گروه سیاسی، اگر بخواهد اعتماد مردم را جلب کند، راهی ندارد جز اینکه در عمل نشان دهد که حاضر نیست به هر وسیله نامشروعی برای رسیدن به هدف مشروع خود دست یازد.

حقانیت مبارزه، با میزان پایبندی اخلاقی شما به شعارهایتان، رابطه مستقیم دارد.

مردم شعارهایتان را می شنوند، اما وقتی می خواهند تصمیم بگیرند، به اعمالتان می نگرند!

کسی که تخم نفرت می پراکند، نمی تواند داعیه دار مهر و محبت و عدالت باشد!

کسی که نوکری و جاسوسی می کند، نمی تواند به مردم خود، عزت نفس و آزادی و استقلال، هدیه کند!

وطن فروش، نمی تواند ادعای ملی گرایی و قوم دوستی و صیانت از فرهنگ مردم را داشته باشد!...

\*

مشروعیت اخلاقی در مبارزه سیاسی، تنها از طریق پایبندی به فضائل انسانی و استقامت در مبارزه کسب می شود!

صداقت در گفتار و عمل، استقلال در اتخاذ تصمیم و تعهد نسبت به مردم و سرنوشت و منافع ایشان و همچنین تلاش در جهت بازگرداندن قدرت انتخاب و اختیار به مردم، بن مایه آن رفتاری است که برای یک جریان سیاسی، مشروعیت اخلاقی ایجاد می کند!